



۲۵۷

ملیت و زبان

نقش دیوان دین و عرفان در نثر فارسی

شاهرخ مسکوب

xalvat.com

تاریخ نویسی

و استنباط دینی از تاریخ

استنباط مورخان بنا از تاریخ نویسی

xalvat.com

واماد ریاب تاریخ : ماد رده اول د ونوع تاریخ د اشتیم از طرفی شاهنامه هاو از طرف د بگرتاریخ های متعارف مثل تاریخ بلعمی

۶۳

اهل دیوان و نشر فارسی

تاریخ سیستان یا مجمل التواریخ و تاریخ بیهقی وغیره . . . تصور من این است که وجود د ونوع تاریخ نشان د و استنباط متفاوت از تاریخ و د و نقش مختلف فرهنگی و سیاسی است که انجام دادن آن را از تاریخ توقع داشتند .

xalvat.com

د ریاب شاهنامه ها قبلا هر چه به عظم می رسید گفتم . الان فقط د و نکته به حرفهای قبلی اضافه می کنم . جزهزاربیت د قیسی و شاهنامه فردوسی متأسفانه شاهنامه های د بگرهه ازین رفته اند ، ولی از همین گنجینه بازمانده برمی آید که د آن د وره شش هنامه یاد قیق تریگویم تاریخ " اساطیری - حماسی " ایران (خواه شفاهی وخواه کتبی) از جمله نگهدارنده خاطر قوم مابودند . گذشته معنوی و مشترک ، فرهنگ تاریخی هر قوم مایه پیوند افراد آن به یکدیگر است ، آنها را از صورت افراد منفرد د رمی آورد و بدل به اجراء و اعضا یک کل واحد می کند . شاهنامه ها برای ما کار این فرهنگ گذشته و در عین حال زنده را می گردند . خاطره ها و یادگار های قوم ایرانی را که در عین حال سرچشمه عواطف مشترک هم هست د رخودنگه می داشتند . قوم بی خاطره مثل آدم بیسی حافظه است . این شاهنامه هانی گذشتند ما مثل پیرمرد های بی سابقه ، مثل آدمهای از زیربته د آمده بین گذشته و آینده هاج و واج بمانیم ، ما را د رمکانی از تاریخ جامی د اند تاریخهای متعارف بلعمی یاد بگران هر چند از ملوک عجم صحبت می کردند ولی برداشت ووظیفه اولیه آنها چیزی د بگری بود واما نکته د بگر ، تا آنجا که از روی شاهنامه فردوسی د قیقی ، مقدمه قدیم گرشاسب نامه و حماسه های بازمانده ای مثل ایاتکار زریران و کارنامه اردشیر بابکان وغیره می توان قضاوت کرد ، این تاریخها



ملیت و زبان

۶۴

(مثل شاهنامه) به سهم خود جهان بینی قوم ایرانی را درخسود داشتند. نه فقط در بخش اساطیری و در استان های بزرگ پهلوانی، بلکه حتی در سرگذشت پادشاهان ساسانی، در نطق های تاجگذاری در رزم و رزم آنها، تصور از خوب و بد و دنیا و آخرت استنباط از خدا و انسان و چیزهای فراوان دیگر می توان دید. جهان بینی قوم در تاریخ که طی صد هاسال از دوران پیش از تاریخ ساخته و پرورده شد، جای گرفت و نقش بست. من این دو نکته را از هم جدا کردم تا منظورم را بتوانم توضیح بدهم و گرنه در اساس هر دو یک چیزند و خاطره و جهان بینی قوم در پایه و بن به هم می رسند.

حال برویم به سراغ تاریخهای به اصطلاح متعارف و استنباط و دریافت آنها از تاریخ نویسی، اولین چیزی که به ذهن خطور می کند این است که بعد از اسلام تا اوایل مشروطیت مورخین ما در بعضی استنباطها و دریافت های کلی شریک بودند. تأکید میکنم که منظورم فقط بعضی دریافتهای کلی است.

xalvat.com

برداشت دینی از تاریخ

مثلا در این دوره برداشت مورخین از تاریخ، از زندگی اجتماعات بشری - دینی است. خدا جهان را در طی چند روز آفرید. آفرینش در زمان انجام شد یعنی "تاریخ" دارد. دنیا هم پس از این که آفریده شد سرنوشتی دارد که باید با قیامت به انجام برسد. قیامت پایان تاریخ است. اجتماعات بشری هم در این منظومه کلسسی هستی جای دارند. آدم چون اشرف مخلوقات است به مناسبت



اهل دیوان و نشر فارسی

۶۵

ایمان و اعمالش ممکن است سرنوشتی برتر از فرشته پاپست ترازد یو داشته باشد اما بهر حال سرگذشت او جد از سرگذشت عالم نیست و اراده الهی بر همه احوال و ایام او جاری است . نمونه دیگری می آورم ، تولد و مرگ هر کس ، یعنی اول و آخر ، یعنی تاریخ زندگی از پیش معلوم و محتوم است . برای اجتماعات بشری هم که احتمالاً مجموعه عددی افراد تصور می شد ، استنباطی شبیه به همین وجود داشت . به این ترتیب نیروی محرک تاریخ ، آنچه که اجتماع را متحول می کند در داخل خود اجتماع نیست ، بلکه از عالم بالا و مطابق با مشیت الهی است ، در ضمن توجه کنید که از تحول ، حالی به حال شدن صحبت می کنم نه تکامل ، از مرحله ای به مرحله برتر و فراتر رفتن ، چون اندیشه تکامل تاریخی هم مربوط به دوره های بعد تراست و ربطی به زمان مورد نظرمانند ارد .

ببینید خواجه ابوالفضل بیهقی در این باره چه می گوید : " تا ایزد عز و کرم آدم را بیا فریده است تقدیر چنان کرده است که ملک را انتقال می افتد ازین امت بدان امت و از این گروه بدان گروه ، بزرگ ترین گواهی بر این چه می گویم کلام آفریدگار است جل جلاله و تقدست اسماوه که گفته است قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تنزل من تشاء . بيدك الخير انك على كل شئی قدير ، پس بیاید دانست که بر کشیدن تقدیر ایزد عز و کرم پیراهن ملك از گروهی و پوشانیدن در گروه دیگران را حکمت است ایزدی و مصلحت عام مر خلق روی زمین را که در زمان از دریافتن آن عاجز مانده است و کس را نرسد که اندیشه کند که این چراست تا بگفتار (چه) رسد " xalvat.com

(بیهقی ، همان ، ص ۹۸) .

اینهارا بیعتی در خطبه تاریخ مسعودی، در آنجا که می‌خواهد کلیات و اصول نظر خود را درباره تاریخ بیان کند، آورده است، گماینکه از دسر مشق و نمونه تاریخی خود نیز دهمین جاصحبت می‌کند: از اسکندر و اردشیر، یکی پادشاه روم و دیگری پادشاه ایران، هر دو بنیانگذار و پادشاهی بزرگ، هر دو "تاریخساز" می‌دانیم که ابوالفضل بیعتی تاریخ دنیوی می‌نویسد، نه مقدس تاریخ ملوک نه رسل. بنابراین دونهونه خود را از میان پادشاهان انتخاب می‌کند، نه از میان پیغمبران.

xalvat.com

مشیت الهی در تاریخ

باری، داشتم این را می‌گفتم که حرکت تاریخ بنا بر اراده (مشیت) خداست. هیچ برگی از درخت نمی‌افتد، مگر به خواست او. امامشیت الهی دانسته نیست. انسان نمی‌تواند از آن صر در بیاورد. بنابراین عمدتاً و در کلیات تاریخ امر عقلی نیست، نه اینکه در یافتنی نباشد، منطقی نداشته باشد، ابداء بعد آیه این موضوع می‌رسیم. امر عقلی نیست چون شعور انسان آن را ایجاد نکرده و در تحول آن نقش اساسی و کلی ندارد. چون انسان علت تاریخ نیست، بلکه وسیله فعلیت یافتن مشیت الهی است. جور دیگری بگویم، تاریخ امری "داده شده" است مقدر از عالم بالا. به این اعتبار د نظر مورخ سرگذشت اجتماعی انسان همان تقدیر افراد واجتماعات است، تقدیری که انسان خود در ساختن شاملود و استخوان بندی، در ترسیم خطوط کلی آن دست ندارد و چون ناشی از مشیت الهی و چون غیر عقلانی است در نتیجه بسه



بسیاری مسائل برمیخوریم که جزء تاریخ هستند، پذیرفته شده‌اند ولی با معیارهای عقل نمی‌توان توجیهشان کرد، (گاه خود نویسندگان نیز به آن توجه داشتند و یاد آور می‌شدند). بیشتر تاریخها از هبوط آدم شروع می‌شد و به پادشاه وقت یاد آور نویسنده می‌رسید. معمولاً رسم بر این بود که تاریخ از همان جایی شروع شود که اساطیر یا قصص شروع می‌شدند. اساطیر جزئی از تاریخ بود و بدون چون و چرا (که کار عقل است) پذیرفته می‌شد، چون انتقاد عقلی، به معنای امروزی کلمه در تاریخ راه نداشته. به این ترتیب داستان اصحاب کهف، عاد و ثمود، قصه یوسف و زلیخا، قصص قرآن به طور کلی، نه تنها قسمتی از تاریخ بشری بلکه از با معناترین قسمتهای آن و به خصوص سر مشق تاریخ نویسی بود. در این میان مورخین ایرانی مثل بلعمی یا نویسندگان گمنام مجمل التواریخ و دیگران که هم ایرانی و هم مسلمان بودند، سعی کردند نوعی سازگاری میان تاریخ اساطیری قوم خود و قصص قرآن به وجود آورند. در نتیجه زرتشت را با ابراهیم یکی دانسته‌اند و جمشید را از طرفی با سلیمان مطابق کرده‌اند، یا مثلاً مقایسه داستان و رجم کرد با طوفان نوح و برابر دانستن کیومرث و آدم یا به قول بلعمی "مشق و مشیانه گبران که اسلامیان آدم و حوا خواستند".

xalvat.com

تاریخ متعارف ما با ترجمه تاریخ طبری شروع می‌شود. اتفاقاً عنوان اصلی کتاب به عربی، با معنی و معارف مقصود نویسندگان است: "تاریخ الرسل والملوک" که تاریخ رسولا نش از آدم است تا خاتم الانبیا و در تاریخ ملوک به پادشاهان ایران نظر دارد. این اثر هم مثل ترجمه و تفسیر قرآن به دستور ابوصالح منصور بن نوح



سامانی و بوسیده محمد بن محمد بن عبداله البیغمسی، وزیر خراسان به انجام میرسد. هردو کتاب اصلی را عالمی ایرانی به عربی نوشته و ایرانیان دیگری آنها را به فارسی برگردانده‌اند اما تاریخ بلعمی تنها ترجمه نیست، ترجمه تکلمه است چیزهایی بر آن افزوده و آنرا تکمیل کرده‌اند. به همین سبب هم بیشتر سبب تاریخ بلعمی معروف است. باری، بلعمی در مقدمه آورده است که: "چون اندر روی نگاه کردم و بدیدم اندر روی علمهای بسیار و حجتها و آیات های قرآن و شعرهای نیکو و اندر روی فایده ها دیدم بسیار، رنج بردم و جهد و ستم بر خویشتن نهادم و این را پارسی گردانیدم به نیروی ایزد عزوجل...".

ما خواستیم که تاریخ روزگار عالم اندر آنچه هرکسی گفته است از اهل نجوم و از اهل هر گروهی که تاریخ گفته‌اند، از کبر و ترس و جهود و مسلمان، هر گروهی آنچه گفته‌اند یاد کنیم اندرین کتاب به توفیق ایزد عزوجل، از روزگار آدم تا گاه رستخیز چند بود و این اندر کتاب پسر جریر نیافتیم. و باز نمودیم تا هر که اندر روی نگردانده ریابد و بر روی آسان شود انشاء الله تعالی و حمد العزیز". (تاریخ بلعمی به تصحیح محمد تقی بهارویه کوشش بیروین کتابادی وزارت فرهنگ ۱۳۴۱ ص ۱ و ۲)

این تاریخ عالم باتکیه و استشهاد به آیات قرآنی ثابت می‌شود. مورخ از آفرینش عالم و آدم شروع می‌کند و نه فقط به راهنمایی قرآن به پیش می‌آید و سیرت تاریخ را بیان می‌کند، بلکه آیات کتاب خدا که جایگامی آید ضامن صحت مطالب و درستی اثر است، نه گردآوری، بررسی و سنجش مدارک و چیزهای دیگر که اساس تاریخ نویسی امروز است. به مناسبت تفاوت در مفهوم تاریخ، روش تاریخ



نویسی هم به کلی متفاوت بود. این آیات مثل حلقه های زنجیر، حوادث و رویداد های دوران کهن را به هم می بندد.

تاریخ، تاریخ عالم است

xalvat.com

تاریخ، تاریخ عالم است فقط سرگذشت انسان اجتماعی نیست. چون خلق عالم و آدم گماهیست همزمان و باهم است و اساسا عالم برای آدم، اشرف مخلوقات آفریده شده. وقتی که تاریخ، تاریخ عالم و آدم باشد، قول منجم هم مثل مال مورخ اعتبار پیدا می کند. در حقیقت مورخ در اینجاست خواهد شرح عمر عالم را ثبت کند "از روزگار آدم ناگاه رستخیز" از آفرینش تا قیامت. و چون آن را در گفته طبری نمی باید، در زیر عنوان "باز نمودن روزگار عالم از هر قول که چندست و چون خواهد بود" به سراغ مدارک دیگری رود، به سراغ گفته های ارسطاطالیمس و بقراط و افلاطون و استادان دیگر. و پس از نقل قول آنان در باره آغاز و پایان کار جهان، نویسند و مترجم (یعنی بلعی، نه طبری)، خسود مطالبی از اساطیر ایران می آورد، نظراین مقفع "در شاهنامه بزرگ" قول محمد بن الجهم البرمکی، زاده بن شاهویه، بهرام مهران اصفهانی، نامه ساسانیان و نامه شاهان پارس و فرخان - موبد ان موبد یزدگرد و دانایان دیگر را می آورد تا عمر عالم را از اول تا آخر بگوید.

از این که بگذریم، در همین چند سطر که از مقدمه کتاب آوردیم اهمیت اولیه از آن گیری و مسلمانی است، نه ایرانی و عرب بودن همان مطلبی که در ضمن بحث از هویت گفتیم. اما



همین که نویسندۀ مسلمان ، با وجود قرآن ، گفته دیگران و بسه خصوص به تأکید گفته گبران را می آورد و در آنها دانش و خرد و فایده می بیند نشان آنست که توجه به اقوام و ملت هائی که به دین های دیگر بوده اند ، برانگیخته و بیدار شده ، مرد می دیگر (و از جمله مجوسان) در تاریخ عالم چیزها گفته اند که مثل گفته های مسلمانان در آن فایده هاست . تاریخ اقوام دیگر - ایرانیان - هم به حساب می آید و به چیزی می آرد . در این مورد جلوتر نمی روم ، محض احتیاط و از ترس تعبیر ناموجه و تفسیر به رأی .

xalvat.com

باری ، نویسندۀ همین کاری را که گفته می کند : " تاریخ " گبران و مسلمانان با هم می آیند و به موازات پیش می روند . اول از گبران شروع می کند و پس از شرح کوتاهی به تاریخ اسلامی می پردازد : آفرینش آسمان و ماه و ستارگان و زمین ، شیطان و آدم و غیره ، بهشت ، هیوط آدم ، سرانند پب و سرگذشت هابیل و قابیل . طوری است که انگار در قصص قرآن را مطابق ترتیب تاریخی تنظیم و تدوین می کند . بعد مجدداً بر می گردد بسه عقاید مجوس در باب آفرینش عالم و آدم : کیومرث و هوشنگ در یوان و جمشید ضحاک و پپشد ادریان ، همچنین تا آخر اساطیر و قوم دوش به دوش پیش می روند . به این ترتیب شخصیت های " تاریخی " (و تلویحاً معتقدات) ایرانیان پیش از اسلام در میان مسلمانان حق اهلیت و اجازه اقامت پیدا می کند .

(مقایسه ای میان متن تاریخ طبری و تاریخ بلعمی آنچه بسه وسیله بلعمی به متن افزوده شده احتمالاً بامعنی و روشن - کنند ه است ، کاری که متأسفانه من فعلاً نمی توانم بکنم) .



xalvat.com

در مقابل شاهنامه ها که فقط به " تاریخ " ایران می پردازند
تاریخ های متعارف از بلعمی گرفته تا گرد بزی و مجمل التواریخ و
دیگران تاریخ د وقوم ایران و عرب (تاریخ به معنای آن زمان)
را به موازات هم بیان می کنند . گذشته د وقوم را با هم سازگار و
هماهنگ می کنند تا یکی (اساطیر ایران) به مقام قدسی د یگسری
(قصص قرآن) نزدیک شود یا دست کم گذشته یکی (ایرانیان)
مثل د یگری (اعراب) ، سابقه ، بزرگی و جهاننداری و وجودش
پذیرفته شود و حق اهلیمت پیدا کند . برای نمونه بد نیست
یاد آوری شود که مثلا در زمین الاخبار گرد بزی (قرن پنجم) تاریخ
از طهمورث و جمشید شروع می شود و بعد از کیانیان و ملوک طوایف
(اشکانیان) ، طبقه چهارم ملوک ساسانیان و بعد اکاسره
می آیند و باب ششم در جدول تواریخ خلفا و ملوک اسلام است .
مجمل التواریخ والقصص (قرن ششم) چنین ترتیبی دارد :
تاریخ پیغمبران - تاریخ بعضی پادشاهان عجم - تساریخ
پادشاهان روم - تاریخ ملوک عرب و اسلاف پیغمبر . اشاره ای
هم به فارسنامه ابن بلخی بکنم تا نمونه ای از کتابهای به اصطلاح
" کوچک " تاریخ یا جغرافیای محلی آورده باشم : پیشدادیان ،
کیانیان - اشغانیان - ساسانیان .
در ضمن بد نیست بدانیم که منبع بیشتر این تاریخ ها ، آثار بزرگانی
چون طبری و مسعودی و حمزه اصفهانی و چند تن دیگر است ؛
مورخان ایرانی که تاریخ ایران و عرب ، مجوس و اسلام را به عربی

نوشته اند و کار به قصد یا بدون قصد - این نویسنده گان در برابر واقعیت موجود و "همزیستی" دو قوم عرب و عجم دارای معنای هوشمندانه است .

به هر حال ، برگردم به تاریخ های فارسی . نقش فرهنگی و اجتماعی این تاریخ ها " مثل شاهنامه ها " فقط به کنجگای و شناختن گذشته محدود نمی شود و با تاریخ نگاری و حتی جعل تاریخ (آن طور که در مورد نسب سازی بعضی سلسله هادیدیم) فقط وسیله ای برای رسیدن به هدف های سیاسی و اجتماعی نبود . بیشتر از این ، گذشته شالوده و بنیانی بود که روی آن بایستند مأوای خود را در زمان (یعنی جایگاه خود را در " زمان حال ") پیدا کنند تا بداند در کجای روزگارند ، به قول خودشان " روزگار عالم " به عبارت دیگر شناخت تاریخ حتی مربوط می شود به پیدا کردن منزلگاه خود در جهان .

xalvat.com

از طرف دیگر این تاریخها گذشته و قوم را آشتی می دادند تا برابری و " همزیستی " آنها در " زمان حال " ممکن شود و فعلیت یابد این دسته از مورخان ترجیحاً حسیات ملی قوم مغلوبی هستند که در بین قوم غالب رومی پذیرد ولی دولتشان را نمی پذیرد . از قبول برتری سیاسی و نژادیش سر باز می زند و حاضر نیست در شمار وائی باشد . (خود آگاه بودن یا نبودن مورخ به دلائلی خارج از ظرفیت این بحث ، اهمیت اولیه و تعیین کننده ندارد) . باری اگر نقش شاهنامه ها برانگیختن حس ملی از راه پیدا کردن خاطره قومی است ، نقش تاریخ های متعارف آشتی امر ملی با مردینسی است ، کوششی است در راه سازگاری با واقعیت زمان و جستجوی راهی بینابین : ایرانی ماندن و مسلمان بودن ، شبیه کاری که

اهل دیوان و نشر فارسی

۷۲

سدامانیان در زمینه سیاست و حکومت کردند . شاید بشود گفت بازتایی از همان روحیه و برداشت است در زمینه فرهنگ . این تاریخ ها و شاهنامه ها هر دو در مورد تاریخ ایران از منابع و مواد مشابهی بهره برداری می کنند اما هرکدام با هدف و نتیجه ای متفاوت .

xalvat.com

سرمشق تاریخ نویسی

حالا بپردازیم به موضوعی دیگر:

گفتم که قصص قرآن سرمشق و نمونه اعلای تاریخ نویسی بود چون که بهترین پند از حکمت کار خدا در قرآن گرفته می شود . مشیت پرورد گار برای بشر فهمیدنی نیست اما از طرف دیگر هیچ کار خدا بی حکمتی نیست . او کار عبث و بیهوده نمی کند . از طرف دیگر خدا پیغمبران و راهنمایانی فرستاده و همچنین عقل را در بشر به ودیعه نهاده . پس هرکس می تواند و باید به سهم خود از حکمت کار خدا پند بگیرد و راه و چاه را تمیز دهد . توقع خالق هم از مخلوق همین است که گوشزد می کند " فاعتبروا اولوالابصار " . فرق است میان مشیت و حکمت کار خدا . مشیت جاری میشود برای حکمتی که در آنست . در حقیقت یکی در حکم علت است و یکی در حکم معلول ، نتیجه یا غایت . هر چند که کار خدا علت و معلول پذیر نیست . اراده و انجام آن همزمان و یکی است . " کن فیکون " . ترتیب زمانی علت و معلول مال بشر مخلوق است . اگر قیاس می کنیم از اجبار و برای بیان مطلب است و گرنه از جهت دیگر مقایسه کار خالق و مخلوق قیاس مع الفارق است . به هر حال زیاد در نشوم .



ارادهٔ خداوند جاری می‌شود برای حکمتی که در آنست. بشر باید از راهنمایی فرستادگان (پیغمبران)، و حکمت خدا که در اجتماع بشری (در تاریخ) به ظهور می‌رسد عبرت بگیرد. اگر به فهم انگیزه (مشیت) راه ندارد، ولی نتیجه را می‌تواند درک کند و راه رستگاری را بیابد. از این نظر قاصد قرآن سر مشق تاریخ نویسی است. در چنین حالی هدف از تاریخ نویسی بیان مشیت الهی، شرح تقدیر و سرنوشت اقوام است تا از گذشتگان عبرت بگیرند و عبرت گرفتن یعنی دریافت حکمت کار خدا به قدر توانایی و به قدر سعادت خود و در نتیجه سازگار شدن، هماهنگی با مشیت الهی (به زبان دیگر ایمان و عمل به دین).

قصص قرآن در حقیقت تذکر است، یاد آوری است: ای مؤمنان بدانید افراد یا اقوامی که کفر ورزیدند، خواست خدا را ندیده گرفتند و به دلخواه خود رفتند، نابود شدند. می‌گوئید نه سرگذشت فرعون و نعرو و قارون با عباد و ثمود و بت پرستان و دیگران را بشنوید. در مقابل آنهاست که مطیع ارادهٔ الهی بودند، در عذاب و بلا خدا را فراموش نکردند عاقبت رستگار شدند. مشعل ابراهیم، یعقوب، یوسف، مریم عذرا و دیگران.

پس سرنوح با بد آن بنشست

خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کعبه روزی چند

پی نیکان گرفت و مردم شد

مورخ دورهٔ اسلامی ما چنین الگویی را همیشه نظردارد و از همان هدف قرآن تقلید می‌کند. در نتیجه مورخ که برای عبرت، برای آموزش راه و رسم زندگی و رستگاری آخرت ملاک و معیاری گویاتراز



کتاب دین ندارد، بی اختیار برمی‌گردد به دین. فلسفه این تاریخ نویسی مذهبی است. یعنی جان و روح عالم پائیسین در عالم بالاست و خواست آن عالم است که به این عالم، به آنچه در اینجامی‌گذرد، به زیر و زبر شدن و فرازونشیب اقوام معنی می‌دهد.

xalvat.com

انگیزه‌های دیگر

اینها که گفتم بیشتر در زمینه فلسفه تاریخ نویسی بود. پشت سر هر کتاب تاریخ مایه دارد و اصلش، گمان می‌کنم که همیشه چنین فلسفه‌ای وجود داشت. یاد انسته و یاد انسته. اینها هدف و غایت نظری و عقیدتی مورخ بود. ولی مورخین برای نوشتن البته انگیزه‌های دیگر و شاید قوی‌تر و مؤثرتر هم داشتند. انگیزه‌های شخصی و اجتماعی مربوط به زندگی عقلی و روزانه. وقتی وزیر سری مثل بلعمی یا خواجه رشید الدین یا عطاء ملک جوینی و امثالهم که در مرکز زندگی سیاسی و دولتی زمان خود بودند به امرتس تاریخ می‌پرد ازند، پدید است که به جزعبرت گرفتن و یافتن صراط مستقیم و رستگارشدن هد فهای عقلی‌تر و ملموس‌تر شخص و اجتماعی هم دارند که به جاهگاه اجتماعی آنها، رابطه شان با دربار و دستگاه دولت و غیره مربوط می‌شود. مورخان معمولاً یا خود اهل دربار و دیوان بودند، یا به نحوی مستقیم و نامستقیم وابسته به آنها. نظری گذرا و فهرست وار بپند ازیم به مورخان معروف ایلخانان و ذوره تیموری.

هند و شاه نخجوانی صاحب تجارت السلف کارگزار دیوان و حاکم کاشان. عبداله بن فضل اله شیرازی (وصاف الحضرة)



صاحب تاریخ و صاف از عاملان دیوان خراج، حمد اله مستوفی صاحب تاریخ گزیده از خاندان مستوفیان و دیوان عام مسل گردآوری مالیات، شرف الدین علی یزدی صاحب ظفرنامه تیموری مصاحب شاهرخ و پسرش ابراهیم سلطان، کمال الدین عبد الرزاق سمرقندی صاحب مطلع السعدین خد متگزار شاهرخ و شاهزاده های تیموری، میرخواند صاحب روضه الصفا، مورد حمایت امپراتور عثمانی، خواند میر صاحب حبیب المسیر، تربیت شده و پرکشیده امپراتور عثمانی.

xalvat.com

اینها چند نمونه است از دوره ای که تاریخ نویسی رواج داشت. موقعیت اجتماعی مورخ، وابستگی شدید او به امسرا و حکام، سبب می شد که تاریخ نویسی تحت الشعاع قرار گیرد و دفاع و ستایش اعمال سلاطین مستبد، چاپلوسی و تعلق در آثار بعضی از مورخان جیره خوار دربار، فلسفه تاریخ و ملاحظیات اخلاقی مربوط به آن و به طور کلی حقیقت جوئی را از یاد ببرد. در ظفرنامه تیموری آمده است که تیمور چون اصفهان را گرفت، فرمان داد که در تمام شهراسب و اسلحه هر چه هست به خدام بهرام انتقام سپارند. بزرگان و اکابر شهر به حضور رسیدند و جهت بدل بهای عساکر منصور مالی امان قبول کردند. شهر را قسمت کردند و مأمور وصول گماشتند و ظاهرا چنان عرصه را تنگ کردند که مردم شورش کردند و یک شب سه هزار نفر کشته شدند. حالا لحن مورخ را توجه کنید: "روز دیگر چون کیفیت واقعه به سمع مبارک صاحبقرانی رسانیدند، آتش خشم جهانسوزش... زبانه زدن گرفت و لشکر نصرت شعار را به تسخیر شهر فرمان داد" امرای لشکر مأموری شوند که هر کدام تعدادی سر بریده جمع



کنند، سپاهبانی که نمی توانستند به دست خود شان مردم بید فاع شهر را بکشند، سربریده می خریدند، تا سهم خود شان را ببرد ازند اول سری بیست دینار بعد ا که هر کس حصه خودش را ببرد اختصه بود و سرزبانی آمده بود قیمت هر سر بره نیم دینار رسید. بعد نویسنده اضافه می کند به روایت اقل هفتاد هزار سرد را صفه پستان بریدند و در جاهای متعدد دمناره ها ساختند.

همه این فجایع را مورخ که جیره خوار پسر تیمور است طوری مینویسد که انگار ارد از کرامات اولیا اله صحبت می کند. حرفه چنین مورخی تاریخ نویسی نیست، تملق است که بی آن "امور اتسش" نمی گذرد. در دوره های دیگر هم نمونه هایی از این نوع کمابیش بید امی شود. لحن مجمل التواریخ در فتح ری به دست محمود، کشتن بزرگان دیلم و مردم دیگر و در زدن آنها و سوختن پنجاه خروار کتب رافضیان و باطنیان بی تحسین و تمجید نیست. باید توجه داشت مورخی که در حکومت خود سرانه و دلخواه تیمور و محمود و دیگران به سر می برد و اگر طعم استبداد آسیا می "آنها را بچشد، لا اقل ارد و دستش بر آتش دارد، در ضمن معتقد است که "قل اللهم مالك الملك توتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتدل من تشاء بیدك الخیصر انك علی كل شیئی قدير" (قرآن - آل عمران - ۲۵).

شاه طهماسب اول در تذکره شرح حال خودش اینطور آورده:

ای به کوشش فتاده درین بخت

بخت و دولت به کار دانی نیست

هر کراجه و مال و حشمت هست

جزینا تید آسمانی نیست



پادشاه است، خود را اولولامر و سلطنتش را ناشی از تأیید آسمانی می‌داند و بر این اساس اعمال خودش را توجیه می‌کند. مشکل صاحب‌ظفرنامه و آن کارهای عجایب تیمور، درحمله مغسول خیلی‌هایی گفتند که مسلمین به غضب الهی گرفتار شدند. آن - حادثه هولناک و "بی منطق" را جور دیگری نمی‌توانستند توجیه کنند. به هر حال در چنین دوره‌هایی کمتر مورخی در بند هدفهای اخلاقی و مسائل نظری است. تاریخ نویسی کسب و کاری دیوانی است برای جیفه‌دنیایی. اما از آنجا که مورخ در فضای فرهنگ اسلامی به سر می‌برد، آن "فلسفه" آن برداشت مذهبی که گفتم خواه ناخواه در اثرش راه می‌یابد. منتها در دوران‌های انحطاط اجتماعی و اخلاقی همان "فلسفه" درست مورخان مغرض و متعلق (که متأسفانه کم هم نبودند) تبدیل به وسیله‌ای می‌شود برای توجیه و حتی سنایش هرکشتار و ستمی.

xalvat.com

تاریخ و اخلاق

حالا اجازه بدید از این اشاره اخلاقی برویم به سراغ مطلب دیگری، موضوع اخلاق و ارزشدآوری در تاریخ. اگر تاریخ برای عبرت خوانندگان نوشته می‌شود، پس باید خوبی را پدید ببرد و بدی را طرد کرد. موضوع خوب و بد (اخلاق) پیش می‌آید. این تاریخها "اخلاقی" هستند به این معنی که یک نوع اخلاق نوعی تذکر در آنها مستتر است. دید و ادراک مورخ از دنیا دینی و اخلاقی است. بنابراین حتی وقتی که توجه و قصد نداشته باشد عملاً از نوشته او نتایج دینی و اخلاقی تراوش می‌کند، چون تاریخ



می خواهد چیزی را، رفتار، روش زندگی درست را بیاموزد، تا حد اقل خواننده را از راه نادرست، از خسراالدنیا والاخره شدن برحذر دارد. دیگر اینجادرجه بندی و ریز و درشت ندارد. در تکوین و بافت تقریباً همه تاریخهای ما، در باطن فکر، اخلاق وجود دارد، منتها در هر دوره ای اخلاقی که به شرایط فرهنگی و غیر فرهنگی آن دوره مربوط می شود. البته این دیگر توضیح و اوضاحت بود و گفتن نداشت. حالا که گفتم مثالی هم بزنم. اخلاق ناسخ التواریخ سپهر با مال تاریخ بیبیتی فرق دارد. خود همین اسم را ببینید چقدر رهمدعا است تاریخی که با وجود آن احتیاجی به تاریخ های دیگر نیست، چون ناسخ آنهاست. ماشاءالله هیچ نشانی از تواضع اهل حقیقت در آن نیست. خود کتاب هم خیلی وسواس حقیقت ندارد. برای همین درباره قتل امیرکبیر چیزهای نویسته که مربوط به رضایت خاطر قاتلان است، نه حقیقت. بیبیتی قتل حسنک رامی نویسد و مورخ الدوله سپهر قتل امیرکبیر را، حادثه ای که همیشه مشابه ولی تفاوت، همان تفاوت " میان ماه من ناماه گردون" است. تمایز عظیم اخلاقی و نویسندگی هم، در میان این دو واقعه خوب پیدا است.

xalvat.com

سرایت اخلاقی در تاریخ هم خود آگاه است و هم ناخود آگاه. نتیجه گیری اخلاقی، راهنمایی و جابه جا نشان دادن راه و چاه به خواننده، کاری است که مورخ خود را در انجام آن مجاز میداند. درست به خلاف امروز و بخصوص از قرن ۱۹ به بعد که تاریخ نویسی در بین غربیها تغیر کرد. مطالعه داده ها، اسناد و امرواقع، فارغ از هرگونه ارزشد اوری، " جدا ماندن" مورخ از تاریخی که می نویسد و خلاصه روشی که در مطالعه طبیعت و در علوم تجربی



به کار می رفت، روش (Objectif)، در تاریخ نویسی هم معمول شد. روشی که مانیز بعداً از آن پیروی کردیم. پدید است که در این برداشت از تاریخ و در این روش تاریخ نویسی، جایی برای ابراز عقیده، درس زندگی و تعلیم اخلاق یا ابراز احساسات باقی نمی ماند. امروز این عملیات در تاریخ نویسی بد است ارزش علمی اثر را از بین می برد. اما در گذشته به همان علتهاست که گفتیم، مورخ هیچ ابایی نداشت و گاه اصرار داشت در زمینه هایی که لازم می دانست، در دین یا اخلاق، نظر شخصی خود را ابراز کند. و چون نویسندگان این نظرها را شخصی رانتهیجه و ماحصل تاریخ، غایت و فایده ذکر وقایع و رویدادها می دانست، گاه رویدادها مقدمه بودند برای رسیدن به این ذی المقدمه، بنابراین اتفاق می افتاد که اظهار نظر، برایش اهمیت بیشتری از "دقت علمی" و ثبت و ضبط وقایع داشته باشد. البته برای مورخان بزرگ ما، برای بلعی و بیعتی، یا خواجه رشید الدین و دیگران، دقت در ثبت وقایع، صداقت و وفاداری به امرواقع و در نتیجه به حقیقت امر اساسی است حتی وقتی که هدف مورخ عبرت آموزی از وقایع باشد. چون اینها مقدمه آن بند و حکمت تاریخ است و از مقدمات در هم ریخته و پریشان نمی توان به نتیجه درست رسید. اما در هر حال توجه به وقایع اگر به کشف حکمتی که در آنها نهفته بود منجر نمی شد مثل علم بی عمل ناقص و ناتمام بود.